



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۸/۱۸



احسان الله مایار

نود و هفت سال استقلال وطن ما به همه مبارک بیانسان نود و هفت سال آزادی به نفع ملت افغان

از آن لحظه فرخنده ایکه اعلیحضرت امان الله خان سفیر انگلیس را مخاطب قرار داد و گفت: فهمیدی ما یک کشور آزاد استیم و وی در جواب گفت بلی امیر صاحب.

جمله ای که در بالا می خوانید و در آینده از نظر خوانندگان گرامی گزارش می یابد همه از خاطره و ذهن بوده، کسر و مضاف آنرا با بزرگواری اغماض نموده بر ممنونیتیم بیافزائید. از آنروز تا امروز بیائید که باهم بشماریم چند حاکم، امور کشور را بدست گرفتند و این کشتی شکسته را بکجا رسانیدند.

۱- اعلیحضرت امان الله خان ۲- امیر حبیب الله کلکانی ۳- اعلیحضرت محمد نادرشاه ۴- اعلیحضرت محمد ظاهرشاه ۵- سردار محمد داوود ۶- نورمحمد تره کی ۷- حفیظ الله امین ۸- بیرک کارمل ۹- داکتر نجیب الله ۱۰- حضرت صبغت الله مجددی ۱۱- برهان الدین ربانی ۱۲- امیرالمؤمنین محمد عمر ۱۳- حامد کرزی ۱۴- اشرف غنی

بیانسان کار و یا توازی که ترتیب میدهم در سرحد امکان فشرده مدنظر گرفته شده، زیرا در نظر ندارم تا در باره هر شخصیت بالا از همه کارنامه ها و خطاهای شان که در باره شان ده ها کتب و صدها و یا به مراتب بیشتر رساله ها نگاشته شده چیزی اضافه نمایم.

اول: دوره پادشاهی اعلیحضرت امان الله خان که کمی بیشتر از ده سال دوام کرد یکی از درخشانترین و پرغوش و خروش دوره افغانستان و ملت سرسپرده آزادی ملت افغان بود. پادشاه جوان با فکر جوان می خواست افغانستان را با سرعت عجیب اقل در قطار ترکیه کمال اتاتورک و ایران رضاشاه برساند. امیر امان الله خان، توسط کسانیکه وی را به چشم سر دیده و به این قلم درباره صحبت کرده اند، با موتر رولس رایس به حساب ما تپ قات خودش دریوری می کرد و در شهر کابل و یا بازدید دارلامان سلام مردم را می پذیرفت و از سوء قصدی بیم نداشت. اما با تأسف ماحول و ملت خود را در این محاسبه دقیقاً ارزیابی نکرده بود که منتهی به یک فاجعه بزرگ گردید.

دوم: دوره امیرحبیب الله کلکانی که نه ماه دوام کرد، یک دوره تاریک و وحشت بود - عواید دولت به صفر رسید، مکتب و اداره وجود نداشت. قدم تاریکی ای در خاک ما گذاشت و رفت.

سوم: اعلیحضرت محمد نادرشاه با برادرانش وطن را از مرداب وحشت بیرون کشیدند و بنیاد یک کشور مدرن را گذاشتند. همان آرزویی که جهت اعتلای وطن اعلیحضرت امان الله خان در سر داشت اعلیحضرت محمد نادرشاه با

شناخت بهتر از اوضاع و ملت با تائی جد و جهد نمود تا آنرا در عمل پیاده کند. ولی با سه فیر تفنگچه عبدالخالق آرزوی خود را به خاک برد. لیک در طول زمامداری تهداب سالم اعمار یک کشور را گذاشت.

چهارم: اعلیحضرت محمدظاهرشاه در طول چهل سال پادشاهی با همکاری و درایت کاکا ها و پسران کاکا ها توانست زیر سایه خود در افغانستان یک کشور با امن را به وجود آورد. کارهای انکشافی ای که در طول مجموع چهل سال پادشاهی شان از خود بیادگار گذاشته اند فوق العاده چشمگیر بوده و کسی وجود نخواهد داشت که همه را رد کند. ایشان به اصل دیموکراسی معتقد بودند و رفاه ملت آرزوی حقیقی زندگی شان بود. جشن استقلال افغانستان برای هفت روز به روز اول سنبله آغاز و به صورت حقیقی جشن آزادی ملت افغان بود که همه خورد و بزرگ در محافل تجلیل در پایتخت و ولایات کشور سهم می گرفتند. لیک به نظر این قلم می توان همه و همه را در یک پله ترازو گذاشت و در پله دیگر آن امنیت در سراسر کشور را قرار داد و دریافت می نمائیم که پله آرامی و امنیت گرانتر بوده و می توان بدان مباحث نمود. پادشاه کشور بار ها دیده شده که خودشان با همراهی محمد یونس خان مصاحب و جنرال مرادعلی خان موتر را می چلاند و در کاریز میر بارها این قلم دیده ام که در کرد گلی خویشاوه می کرد. اما قضاء چنان قلم زده بود که چندین دهه ای از زندگی شان را در تبعید بگذرانند لیک در ختم زندگی مقبره خود را در پهلوی پدر نامدار شان پیدا کرد.

پنجم: سردار محمد داوود خان مرد صاحب اراده قوی و قدرت تصمیم بود. سردار محمد داوود خان یک مرد ملی کامل اختیار بود، کرکتر قوی او مانع آن بود که دانسته زیر تأثیر و یا حکم دیگران قرار گیرد. افغانستان را دوست داشت و به ارتقای آن بی نهایت می کوشید. به عقیده این قلم اگر وی قدرت حکومت را در دست می گرفت، معتقدم به وی بدون کدام مشکل میسر بود، لیک شیرازه زیبای نظام شاهی افغانستان را که با وجود نشیب و فراز بیش از دو صد و بیست و پنج سال اصالت خود را به اثبات رسانده بود، از جایش حرکت نمی داد، امروز مجبور نبودیم که چهره های مرموز هشت حکمران بعدی را روی صحنه سیاست افغانستان تحمل نمائیم. سردار محمد داوود خان اولین رئیس جمهور افغانستان آمد و تا قدرت داشت در راه اعتلای وطن شب و روز تپید و با هزاران افسوس یک تعداد خائنین خاک و ملت که به حیث عسکر افغان دست بالای قران پاک گذاشته و به علم و بیرق افغانستان سوگند وفاداری به حفاظت خاک و ملت و قوماندان اعلی آن نموده بودند، یک خدمتگار بزرگ افغان را با اعضای فامیلش نامردانه به شهادت رساندند و افغانستان را در بزرگترین مخصمه تاریخ و منجلا ب بدون مقیاس مصادف ساختند.

ششم: درباره ردیف نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و نجیب الله که جای شان در زباله دانی تاریخ سیر طبیعی خود را یافت، حیف می دانم چیزی بنویسم. اما باید یاد کرد که در محوطه ارگ کابل مسجد آن مسدود گردید و بالای سفره پادشاهان مسلمان افغانستان، ودکای روسی و ویسکی انگلیسی راه یافت و به نام ملت صدها هزار شان بیدار نیستی سر به نیست شدند و از همه گذشته منجر به خلقت شش رهبر در پاکستان و هفت دیگر در ایران گردیدند، که علایق تنگاتنگ با کشورهای میزبان خود داشتند و دارند و امروز افغانستان و ملت در مانده از شر شان رهایی ندارد. حامیان این نظام مزور و مزدور الحادی و غیر ملی که به نام خدمت به ملت، دهقان بیچاره و مردم بیچاره تر این سرزمین را کشتند، خان و مان و تنور داغ شان را به خاک یکسان کردند و ملیون های شان را از کاشانه های شان در کشور های بیگانه گدای هر کس و ناکس گردانیدند و چادر سر ناموس شان را بباد هوا سپردند، جای بینام خود ها را در سیاه چال تاریخ یافتند.

موت‌های سیاه پرده و زره دار مرسیدس جرمنی که بار اول در تاریخ کشور به منظور حفاظت جان حکمرانان وارد گردید، سمبول تجرید دولت و ملت شناخته شده و فاصله بین ملت و حکمرانان را چنان عمیق گردانید که اصلاً گمان می‌رفت که حکمرانان حکومت در جزیره‌ایکه عسس آن روس بود و ملت بی‌یار و مددگار در بحر پر تلاطم برای نجات خود دست و پا می‌زند - به خون یکدیگر تشنه بوده و با همدیگر شناسائی ندارند.

کجا هستند آن مبارزین خلق که جواب جنایات شان را بدهند؟

رهبران ردیف شش - هفت - هشت و نه را زیر خاک دیدیم که نفرین ملت را با خود دارند و در تاریخ آزاده افغانستان لکه ای تاریک از خود بجا گذاشتند.

دهم: حضرت صبغت الله مجددی - تحت نظر رؤسای استخبارات عربستان سعودی، امیر فیصل ترکی و از پاکستان، جنرال حمید گل و دشمن افغان و افغانستان نواز شریف، صدراعظم پاکستان مقابله دسته جمعی ای با متباقی رهبران ساخت پاکستان به امضاء رسانید و برای دو ماه قدرت را در ارگ کابل بدست گرفت - پیرهن و تنبان رخت ملی افغانستان دوباره در محافل دولت راه یافت و آن رختی که به نام دریشی یاد می‌شد و اعلیحضرت امان الله خان آنرا در زمان نامناسب در مملکت معرفی نمود و در دوران اعلیحضرتین محمد نادر شاه و محمد ظاهر شاه و ریاست جمهوری اول و بعد از آن جزو عادی زندگی مردم به شمار میرفت برای همیشه تا به امروز از کشور رخت بریست و رفت. بعد از دو ماه هیأتی از پاکستان به ارگ آمد و حضرت مجددی را ایفا به تعهدش نموده و جای خود را به حکمران بعدی ساخت پاکستان سپرد.

یازدهم: برهان الدین ربانی - بنا بر فیصله نامه بالا بایست چهار ماه حکمرانی ارگ کابل را به عهده می‌گرفت و در ختم آن یک پروسه تشکل دولت داری جدید افغانستان را روی دست بگیرد. لیکن وی چنان از لذت چهار ماه سرگیج شده بود که نمی‌خواست "به زور سوته هم ارگ را یل کند" برای اینکه مشروعیتی به زعم خود و هم مسلکان خود و خاک پاشی به چشم ملت برای زمامداری خود بدست داشته باشد، بایست راه عنعنوی "لویه جرگه" را انتخاب کند و خود را از طریق آن به کرسی ارگ نگهدارد. لیک جناب از پشتون و لسان پشتون ها آنقدر نفرت داشت که نمی‌خواست در طول زمامداری وی حتی اسم "لویه جرگه" برده شود، لذا مجلس نامانوس و بیگانه ای را به نام " شورای حل و عقد" مردمان عرب را دائر نمود و بار دیگر به نام جهادی ها مملکت را به خاک و خون کشانید. ملت در مانده و خصوصاً شهر کابل به چشم سر دیدند که کابل امن شان پارچه پارچه شده و هر رهبر در تقسیمات شهر شان دست و پاچه را بر زده و مردم را تار و مار کردند. از جنایات اینها به قدر کفایت نوشته شده، بیشتر از آن از حوصله این نوشته خارج است.

دوازدهم: امیرالمؤمنین لوی ملا محمد عمر در سال ۱۹۹۶ برهان الدین ربانی را با مارشال و قهرمان و اراکین وی از کابل بیرون راند و آنها قبل از آن هست و بود داخل ارگ و خزانه و ساز و برگ نظامی را به مناطق شمال افغانستان نزدیک و مشرف به دوستان آسیای مرکزی شان انتقال دادند و مرکز شان را در خواجه بهاولدین احداث و راه گریز شان را در قول یاب تاجکستان اعمار نمودند. کتله ای از مدافعین منافع مشترک شان ائتلافی بنیاد نهادند و با کمک دوستان بین المللی شان، روسیه، ایران و هند علیه طالبان دست نشانده پاکستان به جنگ پرداختند. بزرگان این ائتلاف اقامتگاه هایشان در ازبکستان، تاجکستان، ایران و ترکیه و دیگر ممالک دور و نزدیک بنا کردند و اعضای خانواده های شان را با پول فراوان در حفاظت رهبران ممالک دوست گذاشتند.

اسامه بن لادن در حلقه طالبان شامل بوده و در سراسر مملکت نظام تاریک و متحجر قرن وسطی حاکم گردید. حقوق زن و مرد در چوکات به نام شرعیت چوکات بندی شد و زن ها حقوق مدنی شان را از دست دادند. تاریکی سراسر وطن حاکم شد و بار دیگر آن استقلال که با ریختن خون مردان و زنان افغان در معرکه های جنگ استقلال بدست آمده بود؛ ماهیت خود را از دست داد.

دوست عزیز تر از جان ما! ایالات متحده امریکا که ما را بعد از خروج شرمنده سار عساکر قشون شوروی در فبروری ۱۹۸۹ و رسیدن با آرزوی خود، که بینی ای رقیب خود خرس پلید شوروی را با قربانی بیسابقه ملت شیر صفت افغان بدون کشته شدن یک فرد امریکائی بخاک بمالد و ناکامی ویتنامش را بفراموشی بسپارد، رسید - سرنوشت ملت نجیب افغان را دسته بسته به پاکستان سپرد و مارا تنهای تنها گذاشت. از قضا سانه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا توسط اتباع عربستان سعودی بوقوع پیوست و رئیس جمهور امریکا جورج دبلیو بوش با درایت خاص خودش با همکاری، معاون وفادارش دیک چینی، وزیر دفاع رمسفیلد، معاونین وزارت و طراحان اصل پرل و ولفوویست - اوساما بن لادن را طراح این جنایت در امریکا تشخیص نمودند و برای سرکوبی وی چون در افغانستان زندگی میکند باید قوم پشتون افغان که مهماندار وی میباشد چنان کوبیده شود که غرور فتح جنگ میوند را فراموش کنند.

طیارات غول پیکر ب ۱ و ب ۵۲ به پرواز می درآید و قبل از آن دستگاه سی. آی. ای. با بوجی مملو از دالر دوستان خود را انتخاب و آنها را می خرنند و می خواهد با آتشیاری توسط راکت های رهبری شده کروس مسیل از عرشه کشتی جنگی از بحر هند و حمایت بمباردمان طیارات آن دشمن مشخص را از بین بردارد؛ غافل از آنکه یازده سال بعد از این همه قتل و قتل عاجزانه در خواست کمک از آن ملاهای تاریک صفت می کند تا اقلأ با داشتن بینی خمیری وطن ما را پشت سرگذارند و فراموش کنند.

در این مرحله به ردیف سیزدهم (شماره نحس) و رئیس جمهور حامد کرزی می رسیم که ایماناً نمیدانم در باره وی چی بنویسم. چون در باره وی بسیار نوشته و نشر شده خواننده خود در باره وی قضاوت کند و من جمعیندی می نمایم که در نتیجه این بهم خوری ها، ضابطه ها، جدائی ملت و دولت بسرحدی کشیده که آن جشن استقلالی که هفت شبانه روز تجلیل می گردید و آن پادشاهی که در تربیبون رسم گذشت جشن با اعضای فامیل و همکارانش سلام عساکر و شاگردان معارف را می پذیرفت و یا بدست خود نندارتون را افتتاح می کرد و با مردم مصافحه میکرد، بدون "بادی گارد" از غرفه بغرفه دیگری میرفت و تولیدات وطن فقیرش را با افتخار از نظر می گذشتاند و بینی یک نفر خون نمی شد غیر از افسانه چیزی دیگری نمی توان آنرا نامید. با این پیوند حکمرانان و ملت می توان واقعاً مباحثات نمود.

امروز زمامداران کشور در عقب دیوارها و درهای بسته به یکدیگر حلول جشن استقلال را تبریک می گویند و تبختر می کنند و مارشال و صدها جنرال، که نشان های روی سینه شان نزدیک به ناف شان می رسد، به رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان و اراکین عالیرتبه، بالای آنها اعتبار کامل وجود ندارد، تبریک می گویند و ملت بیچاره فرزند اصیل و پرچمبدرار واقعی استقلال افغانستان که جدائی شان با نام رهبران شان کسی ندارد که وی را در آغوش کشد و به وی استقلال ۹۷ سال قبل که نیاکان شان با تدبیر رادمردان وقت بدست آوردند، تبریک بگوید.

این قلم که از هیچ بیشتر نیستم خود را با افتخار کامل در زمره آن ملت تکه و پارچه شده می دانم و حلول این روز فرخنده را برای شان تبریک می گویم.

خداوند حامی ملت و استقلال افغانستان عزیزباد

احسان الله مایار

۲۰۱۳/۰۸/۱۸